شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال چهاردهم
۲۲ خرداد ۱۴۰۲
۲۳ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۶۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۲٪	۳۶° ↑ ۲۱° ↓
صبح ۲۵	ظهر ۳۳
عصر ۲۴	شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۱:۲۲	نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۳۲
غروب آفتاب ۱۸:۴۹:۱۹	اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۳۷
اذان مغرب ۱۹:۱۰:۳۹	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۵

اول شخص

گلبانگ آزادی از خاور ایران

گذری کوتاه بر زندگی حمید سبزواری، پدر شعر انقلاب اسلامی که امروز هفتمین سالگرد درگذشت اوست

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

«دشمن بداند ما موج خروشانیم، زاییده بحریم، فرزند طوفانیم... .» چند دقیقه مانده به اخبار ساعت ۱۴ رادیو، سرودی به گوش می رسد که سال ها انگار نوای میلیون ها ایرانی را فریاد می‌زند. این شعر یکی از پرشمار سروده‌های حمید سبزواری است که البته نه نامش حمید بود و نه نام خانوادگی‌اش سبزواری. حسین ممتحنی، نام حمید را جایگزین حسین کرد و نام زادگاهش را برای فامیلی مستعارش برگزید تا شعرهایش را محض مضمون آن بخوانند، بی آنکه بدانند شاعر واقعی آن کیست. قریحه شاعری و خوی استکبارستیزش را از پدر و پدربزرگش به ارث برده بود و سواد خواندن را پیش از آنکه به مدرسه برود، در دامان مادری باسواد و دل‌سوز آموخته بود که الفبا را به موازات قرآن، سرمشق کودکی هایش قرار داد. نوجوانی حمید سبزواری که با ورود متفقین به ایران در سال ۱۳۲۰ مقارن شده بود، او را متأثر از مشکلات اقتصادی و معیشتی جامعه، به ورطه شعر اجتماعی کشاند و مدتی بعد با تشویق پدر، به سرودن اشعار مذهبی نیز گرایش پیدا کرد. پدرش کفاش بود و وقتی در سی‌وچهار سالگی بینایی‌اش را از دست داد، حمید جوان دست از ادامه تحصیل کشید و مشغول به‌کار شد. در سال ۱۳۳۱ با وصلت شکوه اقدس شفقی، زندگی مستقلش را آغاز کرد، اما یک سال بعد در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دنبال حاشیه های کودتا تحت تعقیب قرار گرفت و مدتی در اسفراین مخفی شد. آب ها که از آسیاب افتاد، به مشهد آمد و در کانون نشر حقایق اسلامی با محمدتقی شریعتی و پسرش، علی شریعتی، حشرونشر کرد. سپس با استخدام در بانک بازرگانی (تجارت فعلی) مشغول به‌کار شد، اما دل‌بستگی‌اش به شعر و انقلاب اسلامی موجب شد پس از بازنشستگی، با عضویت در شورای شعر رادیو و تلویزیون، خودش را کامل وقف هنر و فرهنگ انقلاب اسلامی کند. حمید سبزواری، عمده مضامین اشعارش را به قالب‌های غزل و قصیده و مثنوی می‌سرود و از وفاداران شعر کلاسیک به‌شمار می‌آمد؛ اما آنچه او را در عالم شاعری برجسته کرد، عنصر تخیل و تصویرسازی او بود که با زبان‌آوری، حساسیت موقعیت‌های روز سیاسی و انقلابی را با کلام شعر برجسته تر می کرد. رهبر معظم انقلاب نیز در وصف حمید سبزواری بر وسعت دایره واژگان و هشیاری او تأکید کردند: «قریحه شعری‌اش خیلی خوب بود. واقعا شاعر بود و متصنع نبود. بر انواع شعر تسلط داشت و واژگان وسیعی در اختیارش بود. به‌روز بود. این مهم است. یعنی از همان ماه های اول انقلاب که با آقای حمید آشنا شدیم، با آن گرفتاری ها و اشتغالات عجیب آن روزها، با ایشان مراوده شعری و ادبی پیدا کردیم.»

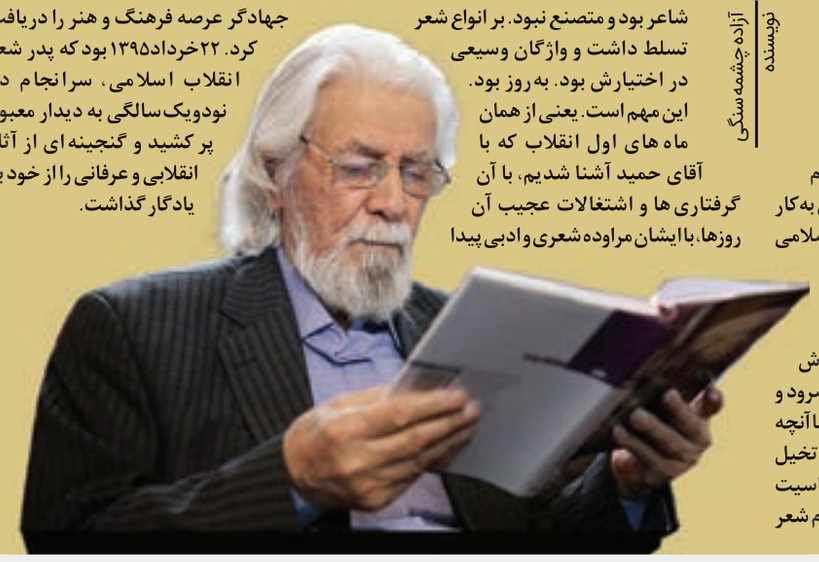

حمید سبزواری در سال ۱۳۷۱ مدال درجه یک هنر را در رشته ادبیات کسب کرد و در سال ۱۳۸۲ به چهره ماندگار تبدیل شد و در سال ۱۳۹۳ نیز نشان جهادگر عرصه فرهنگ و هنر را دریافت کرد. ۲۲ خرداد ۱۳۹۵ بود که پدر شعر انقلاب اسلامی، سرانجام در نودویک سالگی به دیدار معبود پر کشید و گنجینه ای از آثار انقلابی و عرفانی را از خود به یادگار گذاشت.

دو سرود مشهور حمید سبزواری بعید است تا به حال به گوش کسی نخورده باشد و یکی از کتاب های او نیز بارها تجدید چاپ شده است.

«خمینی ای امام»

«خمینی ای امام»، از معروف ترین سروده‌های حمید سبزواری است که هنگام انتقال امام از بغداد به پاریس نوشته شد و ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ با ورود امام به فرودگاه برابر حضور استقبال کنندگان به اجرا درآمد و بعدها در فهرست آثار ناملموس ملی ایران ثبت شد.

«سرود درد»

کتاب «سرود درد»، که سال ۱۳۶۸ در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت، به‌عنوان کتاب سال در سال ۱۳۷۵ معرفی شد. «سرود سپیده»، «کاروان سپید»، «یاد یاران»، «به رنگ آمده دشمن» و «این بانگ آزادی» از دیگر مجموعه آثار اوست.

«آمریکا آمریکا، مرگ به نیرنگ تو»

«آمریکا آمریکا، مرگ به نیرنگ تو» که از سرودهای ماندگار و خاطره‌انگیز انقلاب اسلامی است، نخستین بار به سفارش حضرت امام خمینی(ره) با رویکرد مضامین ضدآمریکایی و استکبارستیزانه توسط حمید سبزواری سروده شد.

آن ها که در مقام رضا آرمیده اند، کفران نعمت است بهشت آرزو کنند

«من متولد سبزوار هستم و این شهر تا مشهدالرضا(ع) فاصله زیادی ندارد و همه زندگی‌ام از کودکی تا امروز به عشق زیارت امام هشتم(ع) پیوند خورده است و در هر فرصتی به پابوس شهید خراسان می آیم.» این بخشی از عرض ارادت مرحوم سبزواری به حضرت رضا(ع) است. او همچنین ما مجاوران را وصیت کرده است: «قدر تنفس در هوای امام هشتم(ع) را بدانند که آنچه داریم از عنایت ایشان است.» خودش نیز در این مصاحبه گفته است که در قیامت امید به شفاعت حضرت ثامن‌الحجج(ع) دارد چون: «مهربانی امام رضا(ع) شعری است که در همه هستی ماندگار مانده است و همه ما به مهربانی ایشان خو کرده‌ایم و قطعا آرزوی همه عاشقان، شفاعت ایشان در قیامت است.»

مرحوم سبزواری که با شنیدن نام امام رضا(ع) «آرامش» و «پناه» برایش تداعی می‌شد، همیشه شعری از صائب تبریزی او را یاد علی ابن موسی(ع) می انداخت:

آن‌ها که در مقام رضا آرمیده‌اند
کفران نعمت است بهشت آرزو کنند

حدیث گرافی

طرح: جلال حاجی زاده

وادی مقدس

تو که آخر گره رو وا می کنی!

جعفر علیزاده گلستانی
کفشدار حرم مطهر رضوی

شب از نیمه گذشته است. کم کم به سحر نزدیک می شویم. صدای دل‌نشین مناجات از مأذنه های حرم مطهر به گوش می‌رسد. زائران عاشق و نماز شب خوان دسته دسته وارد حرم می‌شوند. صدای زمزمه عاشقانه به گوشم می رسید. به پشت سر نگاه کردم. گروهی از جوانان بودند که زمزمه رضا رضا داشتند. خیلی آرام و عاشقانه قدم برمی داشتند. جلو کفشداری که رسیدند، صدایشان قطع شد. یکی از آن‌ها با صدای محزونی شروع به مداحی کرد. پس از عرض ارادت مختصر و قرائت اذن دخول وارد کفشداری شدند. یکی از آن‌ها که جوان خوش‌سیمایی بود، به طرف من آمد و دستی به چشمان اشک‌آلودش کشید. سلام کرد و گفت: حاج آقا ما کاروان زائران پیاده امام رضا(ع) هستیم از قائم شهر مازندران آمده‌ایم. سه روز مهمان امام رضا(ع) بودیم و فردا برمی‌گردیم و تا به حال چند سفر پیاده خدمت آقا رسیده‌ایم. در هر سفر آقا ما را سر سفره‌اش مهمان کرده است، اما امسال موفق نشدیم از غذای متبرک حرم بهره‌مند شویم و این بی‌نصیبی بچه ها را حسابی کلافه کرده است. گفتم من دیشب میلی به غذا نداشتم و شام دیشب من کاملا تمیز و دست نخورده است و آن را در یخچال گذاشته‌ام. می‌خواستم برای کسی ببرم ولی گویا قسمت شماست. رفتم و غذا را آوردم و تقدیمشان کردم. از خوش‌حالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. بسیار تقدیر و تشکر کردند. مسئول گروه جلو آمد و گفت حاج آقا خیلی ممنون! فردا داخل دیگ ناهارشان می زنیم که همه استفاده کنند. در حالی که از کفشداری بیرون می رفتند، شنیدم مداحشان شروع به خواندن کرد:

تو که آخر گره رو وا می‌کنی
پس چرا امروز و فردا می‌کنی

آهوی ضامن‌دار

التماس دعای مخصوص

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

ما بمی ها برخلاف بقیه پنج فصل داریم که اتفاقا مهم‌ترین تصمیم‌ها و کارهای سالمان را در آن فصل پنجم انجام می‌دهیم. این جوری نیست که سالمان از سال دیگران درازتر باشد یا اینکه هفته‌مان هشت روز و ماهمان ۳۵ روز باشد، نه! فقط اسم خاصی دارد و آن این است: بعد از خرما. فصل برداشت خرما فصل و ایام بسیار سنگین و سختی است در روستا؛ هوا بسیار گرم است و خرما بسیار حساس. نارگیل و بادام و فندق نیست که بماند و نگران نباشی که روغن بیندازد و ترش شود و از بین برود. تقریبا بمی ها در این ایام اصلا خواب و خوراک ندارند و همه اعضای خانواده در این ایام به نوعی درگیر خرما هستند. گاهی کار این قدر زیاد است که از دست اعضای خانواده هم کار بیرون می‌رود و خرمادار مجبور می‌شود کارگر هم استخدام کند.

همین است که در این ایام سیل کارگران فصلی به بم سرازیر می شود و خانواده ها انگار ورم می کنند و بر تعدادشان افزوده می شود؛ عروسی ها، خواستگاری ها، خرید خانه و موتور و ماشین و لپ تاپ هم عموما درست بعد از فصل خرما اتفاق می‌افتد. یکی از این بعد از خرماهای جذاب هم سفر مشهد است. باغدارها خرما را که می تکانند، خوب و بدش را سوا و توی جعبه بسته‌بندی می کنند یا درجا می فروشند یا به سردخانه می سپارند که به وقت و قیمت بفروشند. فکر کن یک ماه کم و بیش همه فکر و ذکرت و جسمت شده است خستگی و کوفتگی و خرما و حالا جان می دهد برای یک استراحت و استخوان سبک کردن و دلی به باد دادن. بمی ها خرما را که می فروشند، عموما عازم مشهد می شوند، عموما هم با خودرو خودشان. رفتنشان با خودشان است و برگشتنشان با خدا. معمولا در مشهد قشنگ و دوست‌داشتنی خانه اجاره می‌کنند و در بیشتر اوقات هم چند خانواده با هم مشرف می‌شوند. فقط خدا می‌داند در این سفرها چقدر به بچه ها خوش می‌گذرد، چقدر دسته جمعی دور یک سفره نشستن و ماست و خیار و کشک و بادمجان و کوکو لقمه گرفتن و بعد به حرم رفتن و کوهسنگی و وکیل آباد و طرقبه رفتن چه لذتی به جان آدمی می‌خزاند. اینکه شب به شب از حرم برگردی و جلو تلویزیون و پیش بساط میوه و چای و تخمه زن‌های خانه بساط سوغاتی‌هایی را که برای فامیل خریده‌اند، پهن کنند و از جنس و رنگش تعریف کنند، چه حالی می‌دهد. آقای امام رضای نازنین، این روزها بمی ها درگیر و گرفتار رزق پربرکت و شیرینشان خرما هستند. در این ایام مخصوص زیارتی شما، شاید بمی‌ها کمتر در مشهد شما باشند، ولی پدر سهم بچه‌ای را که به سر سفره نرسیده است، نگه می‌دارد، بیشتر هم نگه می‌دارد. شما یک نگاه هم به ما بکنید، برایمان کافی است. نعمت خداست، اگر به دادش نرسیم، زحمت یک سال از بین می‌رود، اما قول می‌دهیم خدمتتان برسیم، ان شاءا... بعد از خرما مخصوص خدمت می‌رسیم.

کوچه

امروز نایب الزیاره ایم

غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

حرم برای من یک مکان ویژه است، یک بهشتِ بی تکرار. در هر تکرار باز تکرارناپذیر است. روزِ زیارتی مخصوص که باشد، خصوصیاتش هم چندبرابر می‌شود. یکی اینکه می‌شود خصوصی تر با امام رضا(ع) سخن گفت. نه اینکه خلوت باشد حرم، نه.

اتفاقا شلوغ‌تر از همیشه است. خلقی می‌خواهند ۲۳ ذی‌القعده در حرم باشند و خُلق خود را به خَلق مؤمنانه نخست تنظیم کنند. می‌خواهند بیایند و از بهشت رضا(ع) توشه‌ای بردارند که جانشان را عطر رضوان بخشد. به همین دلیل است که حرم پر می‌شود از زائر و مجاور، اما در همین ازدحام آدم‌هاست که می‌شود خلوت کرد.

یک نکته دیگر هم بگویم بد نیست که همین شلوغی هم نعمت است و هم برکت.

نعمت است که فرصت پیدا می کنی در فضایی تنفس کنی که عطر نفس‌های تعداد بیشتری از بندگان خوب خدا جاری است. نورانیت جانت ضریب پیدا می کند به هر زائری که به حرم پا می گذارد. همین هم باعث برکت یافتن زندگی ات می‌شود.

برکت هم فقط نان نیست که به سفره رونق دهد. بزرگ‌ترین برکت، بزرگ شدن خود آدم است و کرامت یافتن به اخلاقی که خلق را به مهر برانگیزاند. حرم یک مکان مقدس و ویژه است.

بهشتی است که خاطرات کودکی‌ام را زیبا کرده است. آن سال‌ها از راه دور می‌آمدیم و احساس نزدیکی می کردیم. حالا همین نزدیکی، مجاوریم و نمازمان را کامل می‌خوانیم تا مدام در شعاع آفتاب باشیم.

از همسایگی به خانه خورشید رفتن باز همان حس قشنگ را دارد. هر بار هم که توفیق رفیق شود و دست آدم را بگیرد و به حرم ببرد، باز آن حال وهوای بهشتی تازه می‌شود.

من از هزار در به خانه دلدار شدن را دوست می‌دارم و کرامت او را در تکرار ورود زیسته‌ام، اما در حرم دوست دارم گوشه‌ای بنشینم که چشم‌ها به جز ضریح را نبینند. غرق شدن در دریای ضریح، عین نجات است. نه، جان یافتن هزارباره است که به هر بار، بار آدمی را سبک و بالِ او را افزون می کند. از آسمان ضریح است که می‌توان پرواز را تجربه کرد. پرواز و طواف حرم به نیابت از همه کسانی که امروز از راه دور سلام می کنند.

چکامه

بعد از تو آهوها پی صیاد می گردند

از من پذیرا باش شعری اتفاقی را
از بین انبوه قوافی یک اقاقی را
شاه خراسان پای عشق و عاشقی بگذار
این بیت های در هم هندی عراقی را
بعد از تو آهوها پی صیاد می گردند
دنیا ندیده ست اینچنین سبک و سیاقی را
مستانگی ها را چگونه شرح باید داد
وقتی گرفتند از زبان شعر ساقی را
زاینده رودم در سرشتم ردّی از دریاست
تا کی بگیرم سرنوشتی باتلاقی را
آقا به من فرصت ندادند این کبوترها
در نامه بنویسم تمام اتفاقی را...
دیگر مرا تاب سرودن بیش از اینها نیست
لطفا شما بنویس از این لحظه باقی را

اعظم سعادتمند

از همه جا سلام به رضا(ع)

سید محمدرضا هاشمی
روزنامه نگار

از بچگی هرازگاهی عبارت «روز زیارتی امام رضا(ع)» را می‌شنیدم؛ پدربزرگ بیشتر درباره این روز صحبت می‌کرد.

روزی که برای زیارت تأکید شده بود و عاشقان حتما آن روز را برای پابوسی آقا امام رضا(ع) انتخاب می کردند؛ «روز زیارتی مخصوص». هرچند که امام رئوف آن قدر مهربان و عزیز است که هر فرصتی برای زیارتش غنیمت است.

هروقت بروی زیارت، درهای حرم باز است و میزبان زائران. همیشه آغوش پرمهرش گشوده است تا بروی یک گوشه دنج پیدا کنی، بنشینی رو به گنبد و بارگاه و با آقا درددل کنی. از هر دری سخن بگویی، از زندگی، رنج هایش، از گرهی که در کاری افتاده و از او بخواهی دستگیری ات کند.

به قول مرحوم قیصر امین پور:

اینک ای خوب فصل غریبی سرآمد
چون تمام غریبان تو را می شناسند

امروز یک روز زیارتی مخصوص است؛ از هرجا که هستیم، می‌شود بایستیم رو به حرم، دست به سینه به او سلام بدهیم؛ به خورشید درخشان خراسان، به سلطان ابی الحسن الرضا(ع).

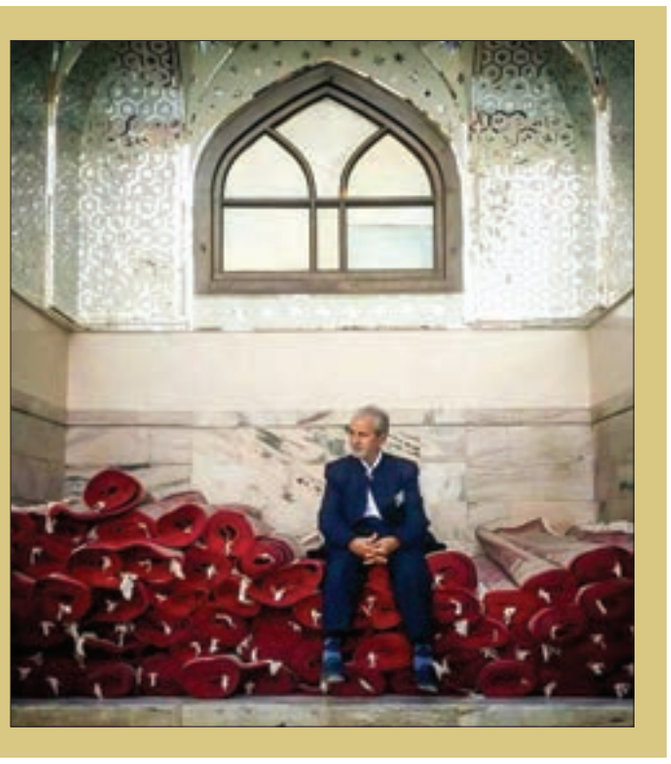

عکس: سید محمدرضا هاشمی